



HARVARD UNIVERSITY

CENTER FOR MIDDLE EASTERN STUDIES
IRANIAN ORAL HISTORY PROJECT

DIRECTOR: HABIB LAJJEVARDI
PROCESSING SUPERVISOR: ZIA SEDGHI
TRANSCRIBER: SHAHIN BASSIRI

NARRATOR: KARIM SANJABI
DATE OF INTERVIEW: OCTOBER 17, 1983
PLACE OF INTERVIEW: CHICO, CA
INTERVIEWER: ZIA SEDGHI
TAPE No.: 11
RESTRICTIONS: CLOSED DURING THE LIFETIME OF THE NARRATOR

Transcripts edited and revised by the narrator.

NARRATOR: SANJK SANJABI, KARIM
TAPE NO.: 11

(LIFE)-----

AFSHARTOUS, GEN. MAHMOUD

ALA, HOSSEIN

BAGHATI, MOZAFFAR

BENBEHANI, AYATOLLAH

COURT, THE IMPERIAL

EISENHOWER, PRESIDENT DWIGHT

ENAMI, JAMAL

FADAIYAN-E ESLAM

FARAMARZI, ABDOLRAHMAN

FATEMI, HOSSEIN

GREAT BRITAIN, DIPLOMATIC RELATIONS WITH

KASHANI, AYATOLLAH SEYYED-ABOLGHASEN

MAKKI, HOSSEIN

MESBAHZADEN, MOSTAFA

MILITARY

MOZAMI, ABDOLLAH

MOSSADEGH, MOHAMMAD, RELATIONS WITH THE SHAH

MOHOM-E ESFAND-E 1331

PARSA, ?

SHAH, LEGISLATIVE BRANCH & THE

UNITED STATES, RELATIONS WITH

ZAHEDI, GEN. FAZLOLLAH, BACKGROUND & CHARACTER OF

روایت کننده : آقای دکتر کریم سنجابی
تاریخ معاهده : هفدهم اکتبر ۱۹۸۳
مکان معاهده : شهر چیکو - ایالت کالیفرنیا
معاهده کننده : ضیاله صدقی
نوار شماره : ۱۱

بقاشی کم کم شروع به انتقاد و مقاله نویسی های نیشدار کرد. اول میگفت و مینوشت که هیچوقت تا زمانی که مصدق هست علیه او اقدامی نخواهد کرد ولی در مجلس هیا هو و جنجال میکرد، نیشها میزد و بعد کم کم مخالفت او علنی شد. یکروز گفت، " این شبیه خوانسی و تعزیه خوانی باید خاتمه پیدا کند که مثل تعزیه ها بکفرد بجای صورت امام حسین یا یکی از شهدا را داشته باشد بعد پشت پرده برود و لباسش را عوض کند و برگردد و به صورت شمر بیاید. " من آنجا فوراً " به او از پاشین خطا بکردم که شما خودتان معلوم کنید که آیا با حکومت مصدق موافقید یا مخالفید؟ کمی به من و من افتاد. گفتم من میگویم شما چه هستید. تونه موافقی و نه مخالف، تو موافقی. وقتی این کلمه منافق را گفتم مجلس به حال انفجار درآمد. از تماشاچیان دودسته، یک دسته شعار مخالف دادند و یک دسته شروع به کف زدن کردند تا رئیس مجلس آنها را ساکت کرد. بقاشی انتظار این جمله را نداشت. و این جمله ای بود که در تاریخ نهضت ملی ایران ثبت شد و باقی ماند.

س- این اسم اتفاقاً " به بقاشی چسبید برای اینکه من بادم هست در تظاهرات بمبئی فریاد مرگ بر منافقین بود.

ج- بله ظاهراً " این کلمه منافق به بقاشی چسبید. در این موقع یعنی اوایل مجلس بود که میدیدم حسین مکی هم از مصدق گلّه منداست و حتی به کاشانی هم ناسزا میگوید و بعد برای انتخاب رئیس جدید مجلس گفتگو بود چون امام جمعه تهران پس از آن تحرکات رفته بود و دیگر برنگشت. میگفتند آقای کاشانی خودش را دا و طلب ریاست مجلس هستند.

در فراکسیون صحبت شد که با آقای کاشانی صحبت و مشورت بکنیم و اگر ممکن باشد ایشان را منصرف کنیم ولی اگر اصرار داشته باشد، چون همه ما در آن زمان هنوز عقیده و ارادت زیاده ایشان داشتیم، باید رضایت او را جلب بکنیم. سه نفر نماینده از فراکسیون ما انتخاب شدند که از آن جمله یکی بنده بودم. به دیدن آقای کاشانی که در یکی از دهات شمیران بودند رفتیم در آنجا بنده به ایشان بعد از آنکه مجلس را خلوت کردیم گفتم آقای کاشانی اگر شما میل دارید و میخواهید رئیس مجلس بشوید بما بگوئید. گفت، "عقیده شما چیست؟" گفتم اگر عقیده بنده را می پرسید شما از رئیس مجلس بالاتر هستید، شما آیت الله انقلاب ایران هستید، شما آیت الله اسلام هستید. از مراکش تا اندونزی امروزه شما را می شناسند، شما اگر نصیحت بنده را می شنوید از عرش آیت اللهی به فرش ریاست مجلس نیاشید. این حرفی بود که بنده به او زدم. به شوخی معمولی خود بمن گفتم، "بیسواد، من اگر ریاست مجلس را قبول میکنم نمیبم که کار ریاست را بکنم برای این است که اختلافات شما را کم بکنم." ما چون دیدیم ایشان تمایل به ریاست مجلس دارند در دوره اول به ایشان رأی دادیم و انتخاب شدند. کاشانی بعنوان رئیس مجلس به مجلس نمی آمد ولی در خارج از مجلس افراد را تحریک میکرد. یکی یکی و کلاً میرفتند پیش او و با آنها صحبت میکرد و دستور میداد. مدتی در بیمارستان تحت معالجه بود بوسیله یکی از رفقا پیغام داده بود که فلانکس چرا احوالی از من نمی پرسد؟ وقتی من به دیدن او رفتم دیدم جمال امامی و فرامرزی از پهلوی ایشان بیرون می آیند. فوراً "حساب کار خود را کردم. کنار تخت ایشان که نشستم دیدم ایشان مرا علیه صدق تحریک میکنند. گفت، "از این مرد دیگر کاری ساخته نیست، کارها را شما کردید حالا او انکار میکند تکلیف او را میبایستی معلوم کنید." گفتم آقای کاشانی این فرمایش را نکنید، نفاق در داخل نیا نندازید، مردم ایران چشمشان به شما دو نفر دوخته شده، شما رهبر روحانی این نهضت هستید صدق رهبر سیاسی این نهضت است، صدق کار خلافتی نکرده است. دیدم دل پری از صدق دارد و بدگویی از او میکنند. از آن وقت دیگر ارتباط من با آقای کاشانی قطع شد. و او هم از من مأیوس شد.

س - دل پری آقای کاشانی هیچوقت توضیح دادند که چه بود؟ چرا ایشان دلگیری از صدق داشتند؟ و همینطور من دلم میخواهد که این موضوع را در مورد دکتر بقاشی و حسین مکی هم بفرمائید.

ج - بنظر من دودلیل داشت . یک دلیل آن این بود که خودش وپسرهایش دراموراداری
مداخله زیاد میکردند . توصیه نوشتن ودل مراجعین به دست آوردن ، توصیه ناحق
نوشتن ، حتی سوءاستفاده کردن درتوی کارهای آخوندی زیباست . هیچ روزی نبود
که به هر وزارتخانه چندین نامه ننویسند که غالب آنها غیرعملی وغیرقانونی بودند .
وقتی که بنده وزیرفرهنگ بودم وآقای دکتر امیرعلائی وزیردادگستری جریانی پیش آمد
که لازم است به آن اشاره ای بکنم . این جریان قبل از مجلس ودرواقع وزارت فرهنگ
من بود . ایشان درشمیران بودند تلفن کردند وازمادونفر وزیرخواستند که به دیدن
اوبرویم . به من گفت ، " شما چرا فرهنگ را اسلامی نمیکنید؟ " گفتم آقا فرهنگ ماکر
اسلامی نیست ؟ معلمین ما مسلمان ، دانشجویان ما مسلمان هستند ، شرعیات وفقه و
اصول اسلامی هم درهمه ی مدارس تدریس میشود اما درسهای دیگر مثل جغرافیا وریاضیات
وهندسه وفیزیک وشیمی واینها که اسلام وغیراسلام ندارد .
س - قرآن هم تدریس میشود .

ج - قرآن هم تدریس میشود . گفت ، " چرا این مدارس خارجی رانمی بندید؟ " گفتم
کدام ؟ گفت ، " این مدرسه ژاندارک ، رازی وامثال اینها را . " گفتم آقای کاشانی
چرا باید ببندیم ؟ گفت ، " اینها مسلمین را اغوا میکنند . " گفتم آقای کاشانی بنده
عرضی خدمتتان دارم . مدسال است که مبلغین مسیحی آنها در داخل کشور ما بوسیله
بیمارستان ومدرسه هاییشان اقدام میکنند . شما دوسلمان ایرانی را که مسیحی شده
باشد بمن نشان بدهید . ممکن است یک عده ای بیدین شده باشند یا اعتقادات آنها سست
شده باشد اما چه کسی درجامعه ی اسلامی میآید مسیحی بشود . همانطور که مسیحی برنمی -
گردد جهود بشود مسلمان هم که مرحله یهودیگری ومسیحیت برای او طی شده است برنمی -
گردد مسیحی بشود . شما گراعتقادات مذهبی مردم راست میدانید بواسطه تبلیغات
خودتان وبامساجد وبوسیله واعظین خودتان مردم را به راه دین وایمان هدایت بکنید ،
این مدارس فرنگی کاری علیه دین وایمان مانمیتوانند بکنند ولی ما از طریق آنها
میتوانیم به فرهنگ غرب ومخصوصا " به زبانهای آنها آشنا شویم . ایشان از بنده ناراحت

شدند. از وزیر دادگستری هم خواست فداشانی را که گرفتار شده بودند آزاد کنند و به او گفت، "به جدم این فداشانی مرا میکشند."

س - به آقای لطفی؟

ج - نخیر به آقای امیرعلائی. ایشان دائماً "مشغول مکاتبه با وزارتخانه‌ها بودند به وزارت دارائی به وزارت بازرگانی به شهرداری تهران و غیره. و زرا هم نمیتوانستند به توقعات غیرقانونی ایشان ترتیب اثر بدهند. با اینکه مصدق بسیار مایل بود که خاطر ایشان را حفظ کند ولی متأسفانه کار بعدی میرسد که قابل تحمل نبود. حلاً غیر از خودکاشانی پسرش سید محمد کاشانی و پسر کوچکترش ابوالمعالی کاشانی و غیره هم مشغول این نوع کارها بودند. ابوالمعالی شاید بیشتر از هفده هیجده سال آنوقت نداشت و تهریشی گذاشته بود، ریشی کرکی که با هفده هیجده سالگی میخواست وکیل مجلس بشود. یکی از دلائل؟ زردگی ایشان این بود ولی علت اصلی دیگر را بنده مرتبط به سیاست خارجی میدانم. علی التحقیق سا زمانی که علیه مصدق بکار افتاد و شروع بکار کرد شبکه وسیع مرتبطی داشت و کاشانی هم مرتبط با آن شبکه بود. بقاشی، مکی، فرامرزی، حاشی - زاده سولشکرزاده، جمال امامی و کاشانی همه اینها هر کدام از طریق خودشان مرتبط بودند و با هم کار میکردند. نمیشود گفت بعضی از اینها به عوامل خارجی مرتبط بودند و بعضی دیگر نبودند. اینها همه با هم جزء یک توطئه بودند که بعدها به کودتا انجام میداد. س - ولی مسئله این نبود که آیت الله کاشانی آن موقع فکری شبیه ب فکر آیت الله خمینی داشت که میخواست آن را تحمیل بکند و یک حکومت اسلامی مستقر کند؟

ج - نخیر، کاشانی آنوقت میدانست که چنین کاری برای او غیر ممکن است.

س - قرا بود که راجع به مخالفت آقای دکتر بقاشی و حسین مکی هم توضیح بفرمائید.

ج - دکتر بقاشی به نفاق افکنی اش ادامه میداد مکی در سفرهای که مصدق به آمریکا و لاهه کرده همراه او نبود. برای اینکه مکی زبان خارجی نمیدانست و در کارهای حقوقی جهانی هم وارد نبود به علاوه او کارهای مهم سیاسی دیگری در تهران داشت. مصدق در ابتدا به مکی علاقه زیاد داشت. حرف مکی در پیش او خیلی بیش از حرفهای ما تأثیر میکرد. بنده مکرر شاهد بودم در مواردی هر چه مکی میگفت همان عملی میشد. ولی مکی با مذاکراتی که

نمیدانم به چه کیفیت با او شده بود...

س - بانک جهانی او را دعوت کرده بود.

ج - از مصدق برگشت. یکوقت به کاشانی بدمیگفت که او در انتخابات مداخله میکند و این در زمانی بود که بین کاشانی و مصدق اختلافی نبود بعدیو او را دیدیم که او آن عشق و شوق و هیجان را که در باره‌ی مصدق و در باره‌ی این نهفت داشت از دست داده است. از آمریکا او را دعوت کردند که به آن کشور برود. او به آمریکا رفت و اصغر پارسا را هم که از نمایندگان مجلس و جزو فراکسیون ما و جزو رفقای جبهه ملی بود با خودش برد، برای اینکه از لحاظ زبان به او کمک بکنند. در مدتی که او در غیبت بود سروصدای اختلافات بالا گرفت. میراشرافی، قنات آبادی، بقاشی، حاشری زاده مشارو اینها شروع به کارشکنی‌ها می‌کردند. وقتی که من می‌برگشتم بطور خصوصی با او صحبت کردم و گفتم که وضعیت اینطور است. بمن گفت، "خلاصه اش من نه با شما هستم و نه با آنها." گفتم این که نمیشود، برای چه؟ بمن گفت، "والله به بچه‌های ما هم رحم نمیکنند و همه‌ی ما را از بین می‌برند و وضع خیلی خطرناک است." من تعجب کردم. بهر حال او مدت‌سی دوپهلو عمل میکرد و جزو مخالفین بود ولی مخالفتش را زیاد بروز نمیداد کارگردانی مخالفت با بقاشی و میراشرافی و حاشری زاده و سیدقنات آبادی و امثال اینها بود.

س - آقای مکی روشن کردند که منظورشان چه قدرتی بوده وقتی که گفتند به بچه‌های ما هم رحم نخواهند کرد.

ج - بنظر من قدرت خارجی و شاه با هم. مصدق در این مدت به کارش می‌پرداخت و از اختیاراتی که گرفته بود استفاده میکرد و واقعش هم اینست که اصلاحات مؤثری کرد. عمده قوانین ایران را تغییر داد و تصحیح کرد و املاک شاهی را به دولت برگرداند که البته موجب غضب و ناراضی شاه شد. مجموعه‌ی مقررات اصلاحی که مصدق وضع کرده است خودش یک کتابچه بزرگ است. از جمله برای اولین بار در ایران قواعدی به نفع توده‌ی کشاورزان و اصلاح سازمانهای روستایی مقرر داشت. در اداره مصدق درستی و پاکدامنی و بود. در زمان او با همه‌ی مضیقه مالی که داشتیم بطوریکه میدانید توازنی در واردات

و صادرات ایران حاصل شد. حتی برای اولین بار صادرات ایران بر واردات فزونی گرفت. در عین اینکه ما واقعا " برای پول و برای ارزهای خارجی فوق العاده در مضیقه بودیم.

س - آن موقع آقای محمودنریمان وزیر دارایی بودند.

ج - بله مدتی محمودنریمان بود. ارز عمده‌ای که در اختیار ما قرار می‌گرفت همان بود که اصل چهار آمریکا میداد و آنهم با قطره چکان که در این اواخر به بیست میلیون دلار رسیده بود.

بعد از اینکه ما از دیوان لاهه برگشتیم پیشنهاد تازه‌ای از طرف ترومن و چرچیل در تابستان ۱۳۳۱ به مصدق رسید که بر حسب ظاهر نوشته بودند که ملی شدن مورد قبول آنها است و دولت آمریکا حاضر است ده میلیون دلار فوراً " در اختیار ایران بگذارد و دولت ایران قبول کند که از یک طرف مسئله فرامت به دیوان دادگستری بین المللی احاله شود و از طرف دیگر به شرکت نفت انگلیس اختیار بدهد که اداره امور فروش نفت را بعهده داشته باشد. دکتر مصدق این پیشنهادها را برای مطالعه من که آنوقت به سبب کسالت در یک ده بیلاقی استراحت میکردم فرستاد و از من هم دعوت کرد که بدین اوبروم. من به دیدن او رفتم و در آن خصوص مذاکره کردیم. ایشان گفتند، " ببینید این آقایان بعد از مدتی چه چیزی برای ما فرستادند. بنا بر این ما مملکت را با بده ده میلیون دلار بفروشیم و اختیار خود را بدست شرکت نفت انگلیسی بدهیم. دکتر مصدق جواب رد به آن پیشنهاد دادند و از همان زمان بود که با دولت انگلیس قطع رابطه سیاسی کردند. در مورد این قطع رابطه باید بگویم که بنده با آن مخالف بودم. ما در سال پیش کنسولگری های انگلیسی ها را بسته بودیم و دلائل بزرگ برای آن داشتیم اسناد خیلی مهمی بدست آوردیم از وزارت خارجه و جاهای دیگر که آنها را تکثیر کردیم و اغلب دوستان ما یک نسخه از آنها داشتند. از جمله خود بنده هم داشتم که از مداخلات کنسولهای آنها در دوره های مختلف، در امور اداری و شخصی و مداخلات سفارت انگلیس در انتخابات وزراء و امثال مورین ادارات حکایت میکردند کنسولخانه های انگلیس در شهرستانها هر کدام یک قدرت سیاسی بودند که در امور محلی

مداخله میکردند و با اشخاص بنده و بست داشتند و متن‌نقدین محلی را تحت حمایت خود قرار داده بودند، قدرتهای سیاسی که فعالیتهایشان از حدود وظایف کنسولی مطابق اصول بین‌المللی خارج بود. بنا بر این بستن آن کنسول خانه‌ها یک امر لازم و غیرقابل ایراد بود. ولی تعطیل روابط سیاسی با انگلیستان در این موقع کار مصلحت‌آمیزی نبود. عملی بود بیشتر ناشی از عصبانیت و بیشتر هم موجب جری شدن انگلیسی‌ها شد در ادامه دادن به فعالیتهای مخفی و محرمانه برای برانداختن معدق بوسیله‌ی ایادیش در دربار و در مجلس و در داخل مملکت.

س- شما از آن جلسه ای که تصمیم به قطع رابطه گرفته شد چه خاطره‌ای دارید آقای دکتر سنجایی؟

ج- بنده در آن جلسه نبودم. ولی بعداً "خدمت آقای دکتر معدق گفتم که بنظر من این عمل کار مؤثر و مفیدی نبوده. یعنی جلوی عملیات تحریک آمیز و خصومت انگلیس‌ها را نمی‌گیرد بلکه وسیله‌ی دست‌آنها میدهد که بیشتر خصومتشان را در زیر پرده انجام بدهند. بدین ترتیب وضع ما به اینجا رسیده بود که روابطمان با آمریکا دیگر صمیمانه و امیدبخش نبود و از طرف دیگر با انگلیس‌ها هم قطع رابطه کرده بودیم. شاه هم که سیاستهای خارجی را علیه ما میدید موضع جدی علیه معدق گرفته بود و تحریکات آنها مرتباً ادامه داشت. معدق تصمیم گرفت بوسیله‌ی اعلامیه‌ای که رشک‌نیهائی که نسبت به حکومت او میشود آشکارا به ملت ایران اعلام بدارد و کناره‌گیری کند. شاه که از این موضوع خبردار شد از واکنش و تظاهرات مردم وحشت پیدا کرد و بلافاصله از دربار تلفن به فراه‌کسیون مادر مجلس کردند و از ما خواستند که نمایندگان را به دربار بفرستیم که با آنها در این موضوع صحبت کنیم. از طرف فراه‌کسیون ما دکتر معظمی، دکتر شایگان، اصغرپارسا و بنده انتخاب شدیم، آیا افراد دیگری هم بودند یا خیر حالا یادم نیست، و به دربار رفتیم. وقتی به دربار رفتیم دیدیم مخاطبین ما آقایان حسین علا و زبیر دربار و حشمت‌الدوله و الاتبار هستند. آنها به ما گفتند، "اےحضرت میفرمایند من آنچه را که همراهی بوده با آقای دکتر معدق کرده‌ام و هیچ مخالفتی هم در کار او نداشته‌ام بنا بر این علت اینکه میخواهند کناره‌گیری و اعلام به مردم بکنند چیست؟" ما هم گفتیم که آقای دکتر معدق

میگوید اعلیحضرت با مخالفین ایشان ارتباط دارند و مخالفین را تقویت میکنند و بنا بر این چون با این ترتیب کاری از پیش نمیرود ناگزیر به کناره گیری هستند.

س - معذرت میخواهم این ملاقات قبل از نهم اسفند بود؟

ج - بلی قبل از نهم اسفند بود. آن روز مذاکرات ما ادامه یافت و نگذاشتند ما برویم و نهار هم برای ما آوردند مخصوصاً "والاتباع بمن خطاب کردند و گفت، "آقای دکتر سنجایی اعلیحضرت میل دارند نظر شما را بدانند." بنده هم همان مطالب را تکرار و اضافه کردم که همی ما علاقمند به شاه هستیم و میخواهیم شاه را حفظ بکنیم و شاه محترم باشد و لسی از طرفی هم این نهضت ملی ایران که آقای دکتر ممدق رهبرش هست نباید شکست بخورد و شاه باید به این نهضت کمک بکند و این بنفع اعلیحضرت و محبوبیت ایشان است. آنها شیکه در خدمت ایشان طوردیگری صحبت میکنند اگرغبانت نکنند لا اقل مشا ورین بدی هستند. بعد آقایان علا و الاتباع گفتند خیر شما رانمی گذاریم بروید تا این کار امروز تمام بشود. بعد از ناها ر خود شاه هم پائین پیش ما آمدند و نشستند و خودشان شروع به صحبت کردن کردند. و همان حرفها را تکرار کردند که من کمک به ایشان کردم، همه جا همراهی کردم، دکتر ممدق خواهرم را مزاحم تشخیص داد او را از مملکت خارج کردم، گفتند بی مخالفین ایشان رابطه دارم و آنها به دیدن من می آیند من قطع رابطه با آنها کردم، دیگر چه مانده است؟ چه جور کمکی باید بکنم؟ بعد والاتباع به ایشان گفتند اعلیحضرت شما تشریف ببرید این آقایان همه علاقمند به حفظ سلطنت هستند ما با آنها صحبت میکنیم و بالاخره نظراً حضورتان عرض میکنیم. شاه مجدداً "به دفتر خودشان رفتند. ضمن صحبتها در حدود ساعت سه یا چهار بعد از ظهر بود دیدیم که آقای دکتر مصباح زاده وارد همان اتاق شد و دکتر معظمی را ماذد و آهسته با او صحبتهاش کرد. دکتر معظمی پیش من آمد و آهسته گفت، "دکتر مصباح زاده میگوید که چه اشکال دارد که شاه برای دوسه ماهی بعنوان معالجه به خارج از ایران برود که خیال مصدق راحت بشود."

س - دکتر عبدالله معظمی .

ج - بلی دکتر عبدالله معظمی از قول دکتر مصباح زاده گفت. بعد یواش یواش خود آقایان

والاتباء روحسین علام این پیشنهاد را مطرح کردند. ما به آنها جواب دادیم که باید این مطلب را به آقای دکتر مصدق بگوئیم. از همانجا نزد آقای دکتر مصدق رفتیم و گزارش دادیم که اینها برای اینکه تأمین خاطر برای شما حاصل شود میگویند که خوب است اعلیحضرت مدتی به مسافرت بروند. گفت، "من حرف شما را قبول ندارم، خود آقای علا و والاتبار باید از طرف شاه بیایند و این حرف را بمن بگویند." ما تلفن به آن آقایان کردیم و نظر دکتر مصدق را گفتیم. هر دوی آنها بلافاصله نزد آقای دکتر مصدق آمدند و با ایشان خلوت کردند و بعد از خلوت بیرون آمدند و گفتند، "ترتیب کارها داده شد خیال شما راحت باشد." اینکه موضوع خروج شاه از مملکت برای روزنهم اسفند از جانب ما مطرح شده و با فشاری و امراری از ناحیه دکتر مصدق بوده باشد مطلقاً دروغ است. این پیشنهاد از ناحیه خود آنها بود و آنها فکر کرده بودند که زمینه‌ی عمل را به این ترتیب فراهم بکنند و مصدق را راضی و ساکت بکنند و بعد بازی در بیاورند. ما هم آن روز از منزل دکتر مصدق به مجلس برگشتیم و جریان را به رفقای فراکسیونمان گزارش دادیم تا روزنهم اسفند رسید. در صبح روزنهم اسفند یک دفعه دیدیم که در تالار مجلس هیاهوی برپا شد. بقائمی شروع به صحبت کرد، فرامرزی شروع به صحبت کرد، جلسه خصوصی تشکیل شد و در آنجا فرامرزی به رفقای خود گفت، "آقایان اینجا نشستن فایده‌ای ندارد همه به دربار برویم."

آنها از مجلس به دربار رفتند و آن قضیه‌ی نهم اسفند رخ داد که از جریان آن خبردار رسید. بطوریکه میدانید پیش از این تاریخ انتخابات جدید آمریکا صورت گرفته و آیزنهاور رئیس جمهور آمریکا شده بود. در واقع همانطور که در سفر پیش ما به آمریکا با انتخابات جدید انگلستان و نخست وزیر شدن چرچیل موضع جهانی عوض شده بود، این دفعه نیز با شکست دموکرات‌ها و برسرکار آمدن جمهوریخواهان و آیزنهاور و داشتن وزیر خا رج‌های مثل فاستر دالاس و رئیس‌سازمان امنیتی مثل آلن دالاس بکلی وضع دگرگون شده بود. مصدق در همان موقعی که هنوز آیزنهاور و متصدی ریاست جمهوری نشده ولی انتخاب شده بود، نامه دوستانه و مہیجی به ایشان نوشتند ولی او به این نامه جواب نداد.

س- معذرت میخواهم ، قبل از اینکه برسیم به اینجا من میخواستم از شما بپرسم که شما از روزنهم اسفند چه خاطراتی دارید؟

ج - عرض کنم روزنهم اسفند ما در مجلس بودیم و خبر از هیا هوی و جنجالی که در پیرامون دربار شده بودند داشتیم . قرار بود که شاه آنروز حرکت کند . بخاطر دارم که یکروز پیش ساعت چهار یا پنج بعد از ظهر من به دیدن دکتر مصدق رفته بودم . وقتی که پایشن میآدم دیدم که آقای حسین علا از داخل حیاط دکتر مصدق به دیدن مصدق میروند . ایشان گفتند که خیلی میل داشتم اعلیحضرت را زیارت بکنم . گفت ، " شما اگر میخواستید ببینید زودتر میخواستید بگوئید چون فردا صبح ایشان میروند . " بنده این کلام را که فردا ایشان میروند از حسین علا شنیدم والا در آن روز مذاکره قرار بر مسافرت شاه بود ولی تاریخ آن معلوم نشده بود . صبح روزنهم اسفند بطوریکه گفتم ما در مجلس بودیم که هیا هوی و کلای مخالف شروع شد و عده ای از آنها بطرف دربار رفتند . دکتر مصدق برای بدرقه و حرکت دادن شاه به دربار رفته بود که جنجال و هیا هوی طرفداران و تحریک شده های آقای بهبهانی و آقای کا شانی و چاقو کشان و چماق داران آنها در کاخ شروع شده بود و شعار علیه دکتر مصدق میدادند و فریاد میزدند که ما نمیگذاریم شاه حرکت بکند . و کلای طرفدار شاه هم آنجا جمع شده و آن مردم را به ابراز احساسات به نفع شاه تهییج میکردند . شاه هم به آنها گفته بود ، " حال که شما نمی خواهید من بروم من نخواهم رفت . "

س- شما آنروز در دربار بودید؟

ج - نخیر من در دربار نبودم ، من و رفقای دیگر در مجلس بودیم . مصدق در آنجا متوجه خطرناک بودن اوضاع میشود . آن کاخ در بزرگی دارد که آمد و شد معمولی از آنجا است ولی در داخل حیاط در قسمت بالا یک در خروجی کوچک دیگری نیز داشته است . مصدق که خواسته بود از در بزرگ بیرون برود بکنفرانز کارکنان کاخ بها و گفته بود ، " آقای نخست وزیر اینجا خطرناک است ، شما بفرمائید از در بالا بروید . " اینکه در مطبوعات خارج نوشته اند که ایشان از روی دیوار فرار کرده است مطلقا " دروغ است . ایشان از در دیگر کاخ خارج میشوند که تقریبا " رو بروی در خانه خود او بود و از آنجا بمنزل خودش رفتن و از منزل مستقیما " به ستاد ارتش میروند و از ستاد ارتش به مجلس میآیند . ما بعد از ظهر هنوز در مجلس بودیم

که ایشان به مجلس آمدند و جریبان را گفتند. وکلای مجلس طرفدار ایشان شروع به دفاع و پشتیبانی از ایشان کردند. بین الله بنده باید بگویم نطقی که آنروز دکتر معظمی کرد از خاطر هیچکس فراموش نمیشود. معظمی گفت، "جناب آقای دکتر مصدق این نهفتی که شروع شده است یا باید به پیروزی برسد یا بمرگ همه ما خاتمه بیاید. همه این ملت و اکثریت این مجلس پشتیبان شما هستند، شما باید استید و ما هم پشت سر شما خواهیم ایستاد." بعد گفت، "یک روزهای مرگ و حیات برای ملت ما هست در آن روزها است که مردان میتوانند مردانگی و شخصیت خود را نشان بدهند برای ما امروز یکی از آن روزها است. این نطق در افراد خیلی مؤثر شد و مخالفین جرات دم زدن نیافتند. مکی رفت و در گوش دکتر مصدق حرفی زد. بنظرم بها و گفت که مصلحت این است که شما برگردید.

س - برگردند به کجا؟

ج - بنظرم برگشتند به ستاد ارتش و از آنجا هم در منزل خود کار و قدرت حکومت را در دست گرفتند و مجلس را ساکت کردند و بصورت ظاهر غائله خوابید. ولی کانون فساد و تحریک در پشت پرده و پنهانی مشتعل و روشن بود. پیش آمدی که در همان ایام اتفاق افتاد و لطمه روحی بزرگی بر مصدق وارد کرد و دیدن و قتل افشار طوس رئیس شهر بانی مصدق بود. در همان روزها سر لشکرزاهدی هم که در کابینه اول مصدق عضویت داشت و در جریان انتخابات دوره ی - شانزدهم به جبهه ملی خیلی کمک کرد و در مقابل رزم آرا و علیه رزم آرا ایستاد حالا جزو مخالفین سرسخت مصدق شده و در مجلس تحمن اختیار کرده بود. موقعی که او در تحمن بود هر روز بقاشی و حاشری زاده و مکی و دیگران بدیدن او میرفتند و صحبت میکردند و او هم با ایادی خارجی اش ارتباط داشت. همان ایادی او باعث توطئه‌ی راجع به افشار طوس شدند در حالیکه قرار ملاقات محرمانه شبانه‌ای به عنوان خدمتگزاری به مصدق با او می - گذارند او را شبانه میکیرند و آمبول بیهوشی میزنند و به محلی مخفی در کوههای شمیران میبرند و بعد از یکی دو روز او را به آن کیفیت فجیع میکشند همه توطئه‌گران این جنايت فجیع کشف و دستگیر شدند. آنها علی التحقیق با دکتر بقاشی و سر لشکرزاهدی ارتباط داشتند. بقاشی برای اینکه اتهام خودش را لوٹ کند موضوع شکنجه دادن به این متهمین

را پیراهن عثمان قرار داد و در مجلس و روزنامه‌ها شروع به هجوی گری کرد. بنده در ضمن یک جلسه‌ی سخنرانی در مجلس خطاب به او گفتم اگر شما آقای دکتر بقاشی برای ما ثابت بکنید که در این جریان شرکت و با اطلاع نداشته‌اید و یا ثابت بکنید که این افراد در این خیانت شرکت نداشته و یا بر آنها شکنجه وارد شده من در این مجلس تعهد می‌کنم که با شما همراهی بکنم و همان‌طور که امیل زولا در قضیه دریفوس دفاع کرد من هم بهمان ترتیب مدافع شما و آنها بشوم. این حرف من بهانه‌ای در دست آنها شد که به من بسد و ناسزا بگویند و مرا امیل زولای وطنی بخوانند و از این جور حرف‌ها و توهین‌ها. جریان مخالفت‌ها و خرابکاریها علیه مصدق روز بروز شدت بیشتر پیدا می‌کرد. در این وقت زهری نماینده‌ی مجلس هم که از رفقای دکتر بقاشی بود علیه مصدق صورت استیضاحی مطرح کرد. در همین اوان دوره‌ی هیئت رئیسه مجلس هم خاتمه یافته بود و می‌بایستی هیئت رئیسه جدید را انتخاب کنیم. فراكسیون ما با نهایت دقت و هوشیاری شروع بکار کرد با هر که توانستیم از نمایندگان میانه‌رو مرتبط شدیم. مثلاً بنده خودم نماینده قم تولیت و نماینده ملایر ملک مدنی را دیدم و آنها را حاضر کردیم که به هیئت رئیسه‌ای مورد توافق ما رأی بدهند، دکتر معظمی را نا‌مزد ریاست مجلس کردیم. معظمی شایسته‌ترین فرد ما بود. مردی جامع، جالب، جاذب، خوش‌بیان و مؤثر در انجمن‌ها و مؤثر در مجلس‌ها برای اتخاذ رأی و مشورت که غالباً "نظریه‌ها و مورد توجه عموم قرار می‌گرفت بهمین دلیل در میان رفقای ما محبوبیت داشت، سابقه‌ی نمایندگی او هم زیادتر از همه بود. ما او را علیه کاشانی که نا‌مزد مخالفین و رئیس دوره‌ی پیش بود نا‌مزد کردیم و با اکثریت نمایانی کاشانی را شکست دادیم و معظمی به ریاست مجلس انتخاب شد که این خود پیروزی بزرگی بود. دونا بب رئیس و رئیس‌کار - پرداز و منشی‌های مجلس نیز با توافق ما انتخاب شدند. در این انتخابات یک پست باقی ماند و آن پست ناظر و نماینده مجلس در بانک ملی بود که یکی از اعضای فراكسیون ما بنام آقای کههد آن سمت را داشت. این موضوعی بود که مخالفین ما به آن علاقمند بودند و ما از آن غافل. دکتر مصدق برای مخارج جاری مملکت که مالیاتها

غیرکافی و پرداخت حقوق سنگین کارگران و کارمندان بیگانه شده‌ی شرکت نفت هم بهرآن اضافه شده بود و بطورمخفی و محرمانه با اختیارات قانونی که داشت چند صد میلیون تومان اسکناس اضافی چاپ و منتشر کرده بود. ولی درآن زمان به پول درگردش چنان احتیاج بود که این افزایش اسکناسها تأثیری در افزایش قیمت‌ها نکرده بود. مصدق هم، خدا شاهده است، در این باره هیچوقت بما و با لاقل به شخص من صحبتی نکرده و تذکر نداده بود که چنین اقدامی شده و انتخاب نمابنده مجلس ناظر بر اسکناس در این موقع مهم و مؤثر است و ما در انتخاب با وبکلی غافل بودیم.

س - معذرت میخواهم من این جا دو سؤال دارم. یکی اینکه چطور میشود اسکناس چاپ کرد و برای مخارج دولت استفاده کرد و در عین حال آن چاپ اسکناس بکلی تأثیری روی تورم نداشت باشد.

ج - علت اینکه نداشت این بود که احتیاج به پول درگردش زیاد بود و افزایش مقصدار اسکناسها حتی به آن اندازه‌ای که احتیاجات را برآورده بکنند نبود. این اسکناس‌ها را بهتر ترتیبی بود چاپ کرده بودند، در حدود سیصد میلیون تومان که تأثیری در وضع قیمت‌ها نداشت. دوران دکترو مصدق بطور کلی دوران ارزانی بود چون در آمد قوه‌ی خرید مردم کم بود.

س - شاید دکترو مصدق میخواست که این آشکار نشود بخاطر اینکه آن تأثیر روانی را که ممکن بود روی مردم بگذارد مانع شود.

ج - بله. وبهمین دلیل نخواست و با غالب ما، لاقل با بنده که یکی از نزدیکان دایم ایشان بودم و تقریباً " هفته‌ای سه چهار روز خدمت ایشان میرسیدم، در این باره صحبتی نکرد.

در رأی‌ای که راجع به ناظر مجلس در بانک ملی گرفته شد همان که بهد که نمایندگی سابق را داشت مجدداً " نامزد فراكسیون ما بود. ولی چون او یک تاجر سرمایه‌دار بود بعضی از رفقای ما نظر خوبی با او نداشتند. در رأی‌گیری متأسفانه بعضی از اعضای فراكسیون خود ما مثل مهندس رضوی و افراد دیگر بجای اینکه به که بهد رأی بدهند به حسین مکسی رأی دادند. حسین مکسی با سابقه‌ی مبارزاتش و با سربازان فدائو کار بودنش و نماینده اول مجلس

بودنش، که بنده به او میگفتم، تو بر کرسی مؤتمن الملک تکیه زده‌ای بایستی قدر این کرسی را بدانی. مردم تهران با صد هزار رأی شما را به این نهضت بسته‌اند، شما چه جور میتوانید از این نهضت خود را جدا کنید؟ ولی متأسفانه او هوس دیگری داشت. توطئه انتخاب مکی با تباخی خود او به این نیت صورت گرفته بود که او به بانک ملی برود و رسیدگی کند و آنرا وسیله‌ی هیاهوی دیگری علیه معدق قرار بدهند. همینکه مکی انتخاب شد در همان روز که روز پنجشنبه‌ای بود بنده نیم بعد از ظهر که از مجلس بیرون آمدم مستقیماً "رفتم به دیدن معدق. او را در حال عصیانیت و آشفتگی مطلق دیدم. بمن گفتم، "آقا ما باید این مجلس را ببندیم." گفتم چطور ببندیم؟ گفت، "این مجلس مخالف ما است و نمی‌گذارد که ما کار بکنیم، ما آن را بایستی با رأی عامه ببندیم." بنده گفتم جناب دکتر من با این نظر مخالف هستم. شما امروز از جهت انتخاب آقای مکی ناراحت هستید و ایراد آن تا حد زیادی متوجه خود جناب عالی است. چون اگر شما به ما گفته بودید که این یک موضوع حساس سیاسی است ما در انتخابات هیئت رئیسه که تمام اعضاء آنرا برده بودیم انتخاب نماینده‌ی بانک هم کار آسانی بود. ما به جای که به مثلاً "می - آمدم نریمان را یا حسیبی را نامزد می‌کردیم و محققاً "صف آراشی درست هم می‌کردیم و می‌بردیم. متأسفانه جناب عالی در این باره به بنده چیزی نگفتید شاید به رفقای دیگر هم نفرموده بودید. بهر حال اگر اجازه می‌فرمائید بنده شب فکر میکنم و جناب عالی هم بعد از ظهر امروز با رفقای دیگر که خدمتتان می‌آیند مشورت بکنید من فردا صبح دوباره می‌آیم و نظریات خودم را عرض میکنم. گفت، "فردا صبح زود اول وقت بیایید." فردا ما اعضای فراکسیون همه در منزل اصغر پارسا در کرج مهمان بودیم. بنده صبح اول وقت منزل معدق رفتم. خیلی میل دارم این مطلب را با دقت بیان کنم.

س - تمنا میکنم.

ج - بله رفتم آنجا و تنها خدمت ایشان رسیدم و گفتم جناب دکتر من فکرهایم را کردم و در این موضوع با دلیل میخواهم خدمتتان صحبت کنم. من بایستن مجلس مخالفم و دلائلم را هم مفصلاً خدمتتان عرض میکنم. گفتم هر حکومت را معمولاً سه قدرت حفظ میکنند.

اول قدرت زوراست ، دیگر افکار عمومی مردم است و سوم هم قدرت قانونی است . اما زور که نیروی نظامی باشد متأسفانه شما ندارید و ارتش با شما نیست . اینها اکثراً " با شاه هستند . اما افکار عمومی را شما دارید ولی افکار عمومی امروز با افکار عمومی دو سال پیش تفاوت دارد . این افکار عمومی زیاد مورد استفاده قرار گرفته و خیلی خسارت و آسیب بر آن وارد آمده است . اختلافات در میان ما افتاده ، دوسه سال بیشتر است که مسئله نفت حل نشده ، بین شما و شاه اختلاف بروز کرده ، توده‌های هائیر و قدرت گرفته‌اند همه‌ی اینها باعث تشویش مردم شده است . با وجود این شما با اکثریت افکار مردم را دارید . افکار عمومی و هیجان عمومی برای بر سر کار آوردن حکومت بسیار مؤثر است ولی برای مراقبت و نگاهداری مستمر آن زیاد مؤثر و کارآمد نیست . حالا اگر قدرت را کنار بگذاریم و افکار عمومی را هم فعلاً کنار بگذاریم میماند قدرت قانونی . قدرت قانونی برای آوردن حکومت و حفظ آن در نظام مشروطیت از دو عنصر مرکب است . یکی مجلس و دیگری شاه . اما شاه با شما مخالف است . بنا بر این تنها مجلس میماند ، شما در این مجلس اکنون اکثریت دارید خودتان مکرر گفته‌اید ، اگر فقط یک رأی اضافه بر نصف داشته باشید بر سر کار و خدمت میمانید من به شما قول میدهم از این هشتاد نفر لا اقل شما پنجاه رأی دارید . گفت ، " شما از کجا میدانید ؟ " گفتم دلیل ریاضی ندارم ولی با شناسائی که من از وکلای مجلس دارم شما اکثریت کافی دارید . گفت ، " خیر آقا این مجلس ما را خواهد زد . " گفتم آقای دکتر ، شما الان تحت استیضاح هستید بگذارید مثال زهری و بقائی که مردم آنها را شناخته‌اند استیضاح بکنند مسلماً " اکثریت مجلس به شما رأی اعتماد خواهد داد از آن پس تعطیلات تابستانی مجلس برای دوسه ماهی پیش می‌آید . ما که اکثریت هستیم میتوانیم به عنوان بی‌تعطیلات را یک ماه دو ماه یا بیشتر کش بدهیم و به مجلس نرویم . دوسه ماهی که بگذرد دوره‌ی قانونی عمر این مجلس به پایان میرسد آنوقت تمام آن وکلای مجلس که امروزه با شما باطنا " مخالف هستند می‌آیند و روی زانوی شما می‌افتند برای اینکه بتوانند دوباره انتخاب بشوند . شما مجلس را نبندید که بضرر شماست . بعد گفتم آقا من یک عرض اضافی دارم . اگر شما مجلس را ببندید در غیاب آن ممکن است با دو وضع مواجه بشوید . یکی اینکه فرمان عزل شما از طرف شاه صادر بشود

دیگر آنکه با یک کودتا مواجه بشوید آنوقت چه میکنید؟ گفت، " شاه فرمان عزل را نمی -
تواند بدهد و بر فرض هم بدهد ما بها و گوش نمیدهیم. اما امکان کودتا قدرت حکومت
در دست ما است و خودمان از آن جلوگیری میکنیم."
س- مطابق با قانون اساسی مادرغیاب مجلسین شاه حق صدور فرمان عزل نخست وزیر را
دارد، مگر اینطور نیست؟
ج- دارد.

س- چطور دکتر مصدق متوجه این موضوع نبود؟
ج- مصدق میگفت که چون مجلس بمن رأی داده و چون ملت پشتیبان من است و درسی تیرسال
پیش با قیام مردم بر سر کار آمده ام شاه نمیتواند فرمان عزل بدهد.
خلاصه ایشان از بحث طولانی من ناراحت شد و یک کلامی به من گفت که تاریخی است و چون زشت
است در بیان آن تردید دارم.
س- تمنا میکنم بفرمائید.

ج- گفت، " آقا جناب عالی که امروز صبح اینجا آمده اید چرس کشیده اید؟" من از این حرف
او بسیار ناراحت شدم. گفتم آقای مصدق بنده چرس نکشیده ام. شما هرکاری بکنید ما از
پشتیبانی شما دست نمیکشیم ولی در مقابل وجدانم خود را مسئول دیدم که آنچه را مفید بحال
مملکت و شما میدانم خدمتتان عرض کنم و دیگر عرضی ندارم مرحمت زیاد.
از آنجا رفتم به مهمانی کرج منزل اصغر پارسا، رفقای دیگر فراکسیون همه بودند. نهار
خوردند گفتیم بخوریم که این نهار وداع است برای اینکه آقای دکتر مصدق اعلام رفراندوم
کرده بودند و بعد نیز آن رفراندوم انجام گرفت و ایشان اکثریت قاطع آراء مردم را بدست
آوردند و مجلس را بستند اندک مدتی پس از رفراندوم یک شب در حدود نیم ساعت بعد از نصف
شب بود که تلفن منزل ما زنگ زد. تلفن را برداشتم یکی از افراد خانواده ما که افسس
است تلفن کرد و گفت، " شما چرا منزل مانده اید؟" گفتم موضوع چیست؟ گفت، " امشب
کودتا صورت میگیرد."

س- تاریخ آن شب یا دتان هست آقای دکتر؟

ج- شب روز ۲۴ مرداد بود.

س - شب قبل از کودتا .

ج - شب کودتا ، درست همان شب . بعدگفت ، " همین الان هم صدای خودروها و صدای تانک ها میآید که از خیابان دارند عبور میکنند شما منزل نمانید . " بنده فوراً " گوشی را برداشتم که به دکتر مصدق تلفن کنم دیدم تلفن معمولی ایشان کار نمیکند . تلفن خصوصی دیگری داشت که نمره ی آن را هم به ما داده بود . آن شماره را گرفتم و تلفن کردم . دکتر مصدق گفت ، " بله این آقایان آمدند و یک حکمی برای ما آوردند و کارهایی کرده اند شما فردا صبح اول وقت اینجا بیایید که ببینیم چکار باید بکنیم .

س - این همان شب بیست و پنج مرداد است . شب دستگیری حسین فاطمی و مهندس سقایی حق شناس ؟

ج - بلی همان شب است . تلفنی هم به تیمسار ریاحی رئیس ستاد ارتش کردم و از جریان پرسیدم . گفت ، " بله تظاهری بود در هم شکسته شد و متفرق شدند . " فردا صبح اول وقت رفتم خدمت دکتر مصدق . وقتی که از پله ها میخواستم بالا بروم دیدم دکتر فاطمی با یقه باز و بدون کراوات پائین میآید و علنی به دربار فحش میدهد ، فحش های خیلی رکیک و میگفت ، " من با شما دشمنی کردم زن من با شما چکار کرده است . " و از این قبیل حرفها .